

حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی از سرشناس ترین علمای اسلامی و دارای شخصیتی چند جانبه است که مطالعه جدی بر روی کار و آثار او می تواند روشنگر جنبه های گوناگونی از فرهنگ اسلام و ایران باشد. قضاوتی که درباره غزالی می توان داشت این است که بر روی هم اثر مثبت باقی گذاشته است. حتی در مورد فلسفه که غزالی تصمیم داشت آن را ریشه کن سازد ندانسته و ناخواسته به تکامل و تحول و تطور فلسفه به طور غیرمستقیم کمک کرده است. غزالی می خواست باطنی گری و تاویل (اسماعیلی) را نابود سازد ولی با تأیید عرفان اعتدالی خواهناخواه فرهنگ اسلامی را به سوی رمز و راز بیشتر سوق داده است. غزالی از خلیفه عرب و سلطان ترک دفاع می کرده ولی بهترین نثر فارسی را نوشته است و در اواخر عمر مشکافاالاتوار را به قلم آورده که متأثر از فلسفه ایرانی ناب است.

غزالی با آنکه سنی متعصب بود به علت اهمیت مقامش از سوی شیعیان متأخر، شیعی تلقی شده و کتاب سرالعلمین را به وی نسبت داده اند.

خوشبختانه درباره غزالی کتابهای خوبی در عصر ما به فارسی نگاشته شده که هر کسی بخواهد احوال و آثار و عصر او را بشناسد باید این کتابها را ببیند: غزالی نامه (جلال همائی) فرار از مدرسه (عبدالحسین زرین کوب) منطق و معرفت در نظر غزالی (غلامحسین دینانی) و نیز کتاب المنقذ من الضلال دو بار ترجمه شده است. کتاب تهافت الفلاسفه را دکتر علی اصغر حلبی ترجمه کرده است و در کتب تاریخ فلسفه اسلامی حتماً فصلی به غزالی اختصاص داده می شود.

بعضی محققان معاصر تأثیر غزالی را بر مولوی بررسی کرده اند و مسلماً تأثیر اندیشه های غزالی بر متفکران بعد از خودش (مثلاً ملاصدرا) جای تحقیق و تأمل شایان توجه دارد.

استاد آشتیانی از قراری که مرقوم داشته اند در دوران کمال سن کتاب تهافت الفلاسفه غزالی را با تعمق نگریسته اند و با آنکه ابن رشد اندلسی نقد دقیقی بر میانی حکمت مشائی (با توجه خاصی به خود ارسطو نه تفسیرهای مشائیان اسلام) بر کتاب غزالی دارد، استاد آشتیانی عنایت خاصی به کتاب ابن رشد میبذول نداشته اند، و با میانی صدرائی به بحث در چند و چون تنقیدات غزالی بر فلاسفه اسلامی پرداخته اند.

کلامی منسوب به ارسطو هست که «هرکس رد فلسفه نیز می نویسد خود به نوعی فلسفیده است» البته شرط آن است که مشهورات و مسلمات عوام را داخل بحث نکند و البته غزالی علاوه بر استدلال و تعقل از شیوه های جدلی و به اصطلاح هوچی بازی نیز علیه فلاسفه سود جسته است.

غزالی عمر درازی نکرد، می شود گفت که تا چهل و پنج سالگی نقش مدافع از خلافت عباسی و ترکان سلجوقی را ایفا می کرده و از حربه تهمت و دشنام علیه دگراندیشان (فلاسفه، معتزلی باطنیان و رافضه) استفاده کرده است و حتی خون اینان را حلال می شمرده، در عین حال لعن به یزید را جایز نمی دانسته است به عذر اینکه اهل قبله بود و شاید توبه کرده باشد! غزالی در اواخر عمر تغییر حالت یافت و انزواگزید و زبان کوتاه کرد. (شاید هم از بیم اسماعیلیه بوده است که نظام الملک را کشتند) به هر حال مشرب عرفانی او در آثار آخر عمرش جالب توجه است و او را متفکری صادق می نمایاند که در دست اندازهای اندیشه افتاده است.

برای دآوری درباره هر متفکری باید عصر و زمان او را در نظر گرفت و به دید عینی نگریست. البته این هم هست که در هر دوره ای توجه به متفکران برجسته قدیم، یک دلیل خاص پیدا می کند، همچنان که تاختن به طرز فکر خاصی حتماً یک انگیزه عصری دارد. مثلاً اینکه در سالهای اخیر اندیشه عرفانی خصوصاً مکتب ابن عربی جاذبیت پیدا کرده بسیار قابل تأمل است.

بر حسب نیازهای تمدنی، علوم و فلسفه یونانی به عربی ترجمه شد و خواه ناخواه با عقاید جاری برخورد پیدا کرد. نخست معتزلیان بودند که (حتی پیش از

تأسیس دارالحکمه و ترجمه منظم متون علمی و فلسفی) تأثراتی له یا علیه فلسفه یونانی از خود نشان دادند. اینان کمابیش از طریق شفاهی و یا بعضاً با آشنایی به سربانی اطلاعاتی از آراء حکیمان داشتند. سپس اشاعره که منشعب از معتزله بودند به نقد فیلسوفان پرداختند که از همه مهم تر غزالی و فخر رازی و شهرستانی است. البته اسماعیلیه نیز ضمن تأثیرپذیری از فیلسوفان گامی برضد آنان موضع گیری می نمودند ولی ضدیت اسماعیلیه؛ مشائیان نبود. بلکه با طبیعیون بود.

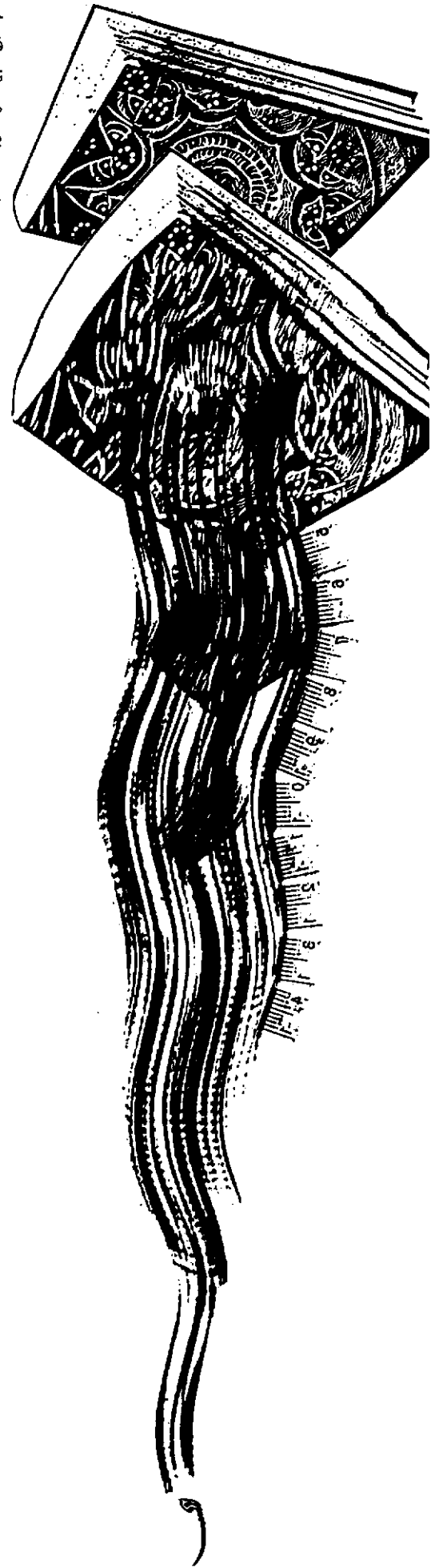
ضریات شدیدی که نقادان اشعری (غزالی و فخر رازی و شهرستانی) بر فلسفه مشائی وارد کردند. بی جواب نماند اما تأثیر خود را هم باقی گذاشت. بدین معنا که زمینه را برای پیدایش یک فلسفه انتقادی و در عین حال سازنده به عنوان حکمت الاشراق آماده تر ساخت. پس بطور غیرمستقیم آن انتقادها سودمند بود گرچه این نتیجه مقصود باالاصاله نبود و به طور تبعی حاصل آمد.

نقادان اشعری با عرفان به اندازه فلسفه بد نبودند و صوفیه نیز اکثراً گرایش اشعری داشتند - یا چنین تظاهر می نمودند - فخر رازی در نقد اشارات بوعلی متعرض نمط تاسع و عاشق نمی شود و غزالی خود عارف است و شهرستانی باطنی مسلک است. پس عرفان مجال رشد یافت و در کنار حکمة الاشراق، عرفان نظری نیز توسعه پیدا کرد و شخصیهایی پدید آمدند که هم صاحب نظر در حکمت مشایی بودند و هم اشراقی، و در عین حال با عارفان نیز حسن رابطه داشتند. اگر در عالم تسنن فلسفه عقبگرد کرد در عالم تشیع پیشرفت نمود، همچنانکه از آغاز نیز تشیع در معنای وسیع آن پناهگاه فلسفه بوده است.

اما شهرت غزالی خصوصاً تهافت الفلاسفه او بیشتر از این راه است که غربیان برای غزالی اهمیت زیاد قائلند و محیط فرهنگی ما در پنجاه سال اخیر تحت تأثیر مستشرقین است لذا غزالی و تهافت الفلاسفه نیز شهرت فراوان یافته است حال آنکه صرف نظر از ابن رشد، گذشتگان به تهافت وقع چندانی نهندند. حتی

علیرضاد کاوئی قرآنگزو

گذری بر نقد غزالی



خواجه نصیر طوسی که متصدی پاسخ به اشکالات فخر رازی بر اشارات بوعلی شده، اصلاً از غزالی نام نمی برد (۲۴). ملاصدرا غزالی را به آدمی تشبیه می نماید که به جنگ پهلوانان رفته و فقط اسلحه با خود برده بدون آنکه زور و شجاعت داشته باشد. (۲۷)

حقیقت این است که فخر رازی ذهنش فلسفی تر از غزالی است و بر خلاف غزالی در بحث از حربۀ تکفیر و تفسیق سود نمی جوید و اگر هم در تشکیک پردور می رود، برای آن است که همه جهات یک مطلب بررسی شده باشد، و تقریباً نظر استاد آشتیانی نیز همین و در قضاوت بین فخر رازی و غزالی فرق گذاشته است (۲۵). اگر کتاب مورد بحث ما فهرست راهنمای فنی داشت خواننده می توانست به آسانی تمام مواردی را که نقل قول و بحث فرموده اند پیدا کند. متأسفانه این نقص بزرگی است که یک کتاب علمی نمایه و فهرست منظمی نداشته باشد.

در هر حال این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که ایرادات غزالی بر فلاسفه خالی از نکات ارزنده و نغزی نیز نمی باشد. البته بعضی گفته اند که او مطالب خود را از دیگران اخذ کرده، اگر هم چنین باشد بهر حال تقریر و تحریر او تازگی دارد. شاید بتوان چنین فرض کرد که غزالی در اواخر عمر از تنه رویهای جوانی قدری بازگشته و با شک دستوری که در المنقذ من الضلال در پیش گرفته، رهپوی مقصد هدایت گردیده است.* اکنون به کتاب علامه آشتیانی در نقد تمهافت الفلاسفه غزالی می پردازیم.

این مقالات که در کیهان اندیشه چاپ می شد و بعضی را بنده همان موقع دیده بودم مثل همیشه حکایت از سینه پرسخن و نفس پر قوت استاد آشتیانی دارد و باید مکرر خوانده شود که رشته سخن به دست آید چون در این کتاب از همه چیز سخن می رود. مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد بحث فقط در غزالی نیست، کسانی هم که در عصر ما همان راه را می روند یعنی بین فلسفه و دین تفکیک قائلند مورد نقد استاد آشتیانی هستند و از آن جمله کتاب

انوارالهدی تألیف مرحوم میرزامهدی اصفهانی مورد بحث واقع شده است. به نظر استاد آشتیانی چه غزالی و چه میرزامهدی اصفهانی عیب شان این است که فلسفه را نزد استاد نخوانده اند و نفهمیده مسائل فلسفه را به نقد کشیده اند. بدیهی است وقتی میرزامهدی اصفهانی بنای ایرادات به حکما را بر حرفهای علامه محمدباقر مجلسی می گذارد لذا استاد آشتیانی هم استطراداً با مجلسی وارد بحث می شود (۳۱ و ۳۹ و ۵۷). از جمله مشکلات و موارد معرکة الآراء این است که مجلسی به غیر از خدا مجردی قائل نیست (۱۶۵) حال آنکه اصحاب حکمت متعالیه، منکران تجرد روح و ملک را ناقص الایمان می انگارند و اثبات معاد را بدون عقیده به تجرد روح محال می پندارند (۱۲۸) و تفصیل این بحث را باید در جای جای این کتاب دید.

البته اینکه قشریگری را مساوی اخباریگری گرفته اند خیلی دقیق نیست. در عصر صفوی محقق ثانی نه از همه بیشتر با عرفان مخالف بود حال آنکه اصولی محض است. در مقابل ملامحسن فیض که خود حکیم و عارف است اخباری است. شاید بعضی بگویند علمای ایرانی نژاد وسعت مشرب بیشتری نسبت به عرب نژادان عاملی و حلی و بحرینی داشته اند، این هم کلی نیست مثلاً شیخ بهایی عرب نژاد خیلی از محمدباقر مجلسی ایرانی نژاد، «ایرانی تر» است.

در هر حال وقتی استاد آشتیانی بر اخباریان می تازد نظر بر اخباری مشربان معاصر است که از بعضی نمونه های شان نام برده شد، یکی شان - که اکنون مرحوم شده است - متبر گرم کرده می گفته است: «نه وجود اصیل است نه ماهیت، اصل ولایت علی بن ابیطالب است.» (۱۹۱) البته متقابلاً کسانی هم پیغمبر و ائمه را صادر اول می دانستند.

به غزالی بازگردیم. غزالی در حمله اش به فلاسفه (خصوصاً فارابی و بوعلی) روی میانی ابوالحسن اشعری تکیه می کند و استاد آشتیانی هم در سرتاسر کتاب بر مقولات و مقامات اشاعره حمله برده اند و علاج آن را از جمله در عرفانیات و خواندن آثار سنایی و مولوی و عراقی و ابن عربی... نشان داده اند (۴۴۹) باید توضیحاً

عرض کنم که اینها خود اشعری مسلک‌اند. البته در اندیشه‌های عرفانی یک نحوه انعطاف و گنجایشی هست که جای فرار باقی می‌گذارد ولی گفته‌ها، نوشته‌های متکلمان اشعری خشک و بی‌انعطاف است. اشکال اساسی در این است که «یک اصل غلط را به اسلام می‌چسبانند و برای حفظ غلط، هزاران غلط بارز را به ریش می‌گیرند و استعدادهای خلق خدا را فدای اوهام فرقه‌گرایی خود می‌نمایند» (۵۲۳) و از این قبیل است «رجزخوانیها و کلمات مضحک» غزالی و «اوهام فخر رازی» «که آن خدایامرز در سخن‌پراکنی از همه مشایخ اشاعره گوی سبقت برده است» (۵۱۹)

ممکن است در ذهن خواننده این تعبیرات «تند» تلقی شده، آری - ولی باید به یاد داشت که محمد غزالی نیز امثال فارابی و ابن سینا را «غیباء» (= گولان و نادانان و بیخردان) نامیده است (۴۸۳ و ۲۵) غزالی گاه چنان عفت قلم را از دست داده که «آبروی فحش را برده است!» (۳۴۴).

برای مؤلف محترم گاه در تأویل کلمات روایات سهوالقلم رخ داده است مثلاً روایتی آورده‌اند که جبرئیل آدم را مخیر می‌نماید بین عقل و حیا و دین یکی را برگزیند و آدم عقل را برمی‌گزیند (۴۱۷) استاد علامه به دنباله روایت افزوده‌اند که این روایات صریح است براینکه عقل صادر نخست می‌باشد، حال آنکه در این جا مراد عقل عملی و عقل معاش است که در ردیف حیا و دین می‌آید و با صادر اول، و حق مخلوق به فرق دارد. در یک جا هم اشاعره و معتزله را دو مسلک الحادی نامیده‌اند. (۱۱۵) که این تعبیر از سنخ تعبیرات غزالی است. یقیناً اشاعره و معتزله اکثراً در دفاع از دین حسن نیت داشته‌اند، ممکن است دچار اشتباهاتی شده باشند.

مؤلف محترم از سلامت محیط برای اندیشه آزاد دفاع کرده‌اند که این مورد تأیید همه صاحب‌نظران با حسن نیت است: «هیچ چیز جای محیط سالم را نمی‌گیرد و این محیط سالم است که مردان والا و آزاده پرورش می‌دهد. در محیطی که به کار بستن عقل و اندیشه در مستقلات عقلیه جرم و بدعت محسوب

می‌شود و کسی حق نفس کشیدن نداشته باشد دلگداز می‌شود و بر همه تنگ می‌نمایند و در این قبیل محیطها مردان آزاده و شریف و مستقل و عالمانی ژرف‌اندیش به وجود نمی‌آید.» (۴۰۶)

به اشاعره و به غزالی بازگردیم. ممکن است کسانی شکوک اینان را ناشی از «ذهن جَوّال» آنان بدانند، غافل از اینکه «ذهن شک‌خیز، مبتلا به مرض و دارای عدم تعادل روانی است و از این قبیل متشککان خیری ظاهر نمی‌شود» (۴۰۰) از جمله نکات اشاعره و نیز غزالی این است که قانون علیت را منکرند و آن را «جبری عادت» می‌نامند. استاد آشتیانی نوشته‌اند که در طبیعت عادت معنا ندارد (۴۰۲) البته جواب این است که اشاعره (و نیز هیوم انگلیسی) علیت را عادت ذهن می‌دانند نه طبیعت.

باز از سهوالقلم‌ها شاید این باشد که «کلام بسیط‌الحقیقه کل الاشیاء» را قطعاً به ارسطو نسبت داده‌اند (۲۷۴) و فیها نظر.

از نکات جالب کتاب اینکه اسناد بطور ضمنی و کمابیش پذیرفته‌اند که پیش از ظهور خواجه نصیر کلام شیعی قدری متأثر از کلام معتزلی بوده است (۳۷۴) و ۱۳۱ و ۴۵ و ۲۴ حاشیه) این نکته خوبی است اما اینکه اشاعره را در ضدیت با فلاسفه مقدم بر معتزله شمرده‌اند (۳۱۵) خواننده چنین تصور کند که معتزله به پیروی از اشاعره با فلاسفه درافتادند جای تأمل دارد چرا که معتزله خود مقدم بر اشاعره‌اند و اشاعره محصول دورگه‌ای هستند که از جفتگیری عقاید معتزله با سلفیون و اهل حدیث پدید آمدند! یعنی حرفهای اشاعره در اصل همان حرفهای حشویون خشک‌اندیش است که در ظرف استدلالات عقلی و عبارات علمی بیان می‌شود. به هر حال معتزله نیز درگیری با حکما داشته‌اند ولی نه به شدت اشاعره. البته بیشتر درگیری معتزله با زنادقه (= مانویان) بوده است.

اینکه اهل تفکیک می‌گویند: ترویج تصوف و ترجمه فلاسفه به دستور خلفا، برای جنگیدن با اهل بیت بوده است (۳۱۹) جای بحث دارد، و اینکه آیا با «مستقلات عقلیه» به نحو اطلاق بی‌نیاز از شرع و

مذهب هستیم (۳۱۳) باید گفت نه اهل تفکیک و نه فلاسفه اسلامی چنین صراحتی ندارند (۲۶۸ و ۴۰۶ و ۳۷۴ و ۴۹۱) گرچه ممکن است لازمه قول فلاسفه و یا تفکیکیون همین باشد ولی واقع قضیه این است که اکثر فلاسفه اسلامی نیز در نقش متکلم ظاهر شده کوشیده‌اند به نحوی اصول دین را اثبات نمایند (۳۶) و خود استاد آشتیانی تصریح فرموده‌اند که بعضی کتابهای ملاصدرا (مثلاً تفسیر قرآن و شرح کافی) کلامی است.

اینکه کلمه «موجود» در لسان قرآن و ادعیه برخدا اطلاق نشده درست است و خود استاد هم تأیید فرموده‌اند (۲۶۶) و از مرحوم دکتر زریاب نقل کرده‌اند که لفظ «وجود» از زمان حضرت رضا (ع) متداول شده است (همان صفحه)، باید گفت مترجمین نخستین در این مورد کلمه «انیت» و «ایس» را به کار می‌بردند و اشکال قضیه این است که ما یک تاریخ فلسفه حسابی نداریم (۲۶۵).

از نکات تأمل برانگیز اینکه مرقوم فرموده‌اند، اشعریان عموماً اصالت ماهیتی‌اند (۲۶۶ و ۲۳۳) آنچه مشهور است این تقسیم اصالت وجودی و اصالت ماهیتی متأخر است. سؤال این است که آیا اصالت ماهیت را می‌توان به اشاعره نسبت داد یا اینکه از لازمه آراء آنان چنین برداشتی می‌توان کرد؟

در مورد ابن سودکین (۳۹۵) که در دو مورد به نام او اشاره کرده‌اند که شاگرد ابن عربی بوده است باید افزود که شرح پرمطلبی بر التجلیات الالهیه ابن عربی نوشته که در پانوشت همین کتاب چاپ مرکز نشر دانشگاهی طبع شده است.

از نکات جالبی که استاد علامه آشتیانی اشاره فرموده‌اند اینکه: «عقاید موروثی را از دست دادن بسیار مشکل است و نوابغ بشری نیز محکوم عادت و رسومات می‌باشند» و افزوده‌اند: «ابوحامد در مقام تکفیر



اسماعیلیه، به همین درد (تقلید) مبتلاست چون توجه نداشت که مسلمانان آزاده به هر در می‌زدند که خود را از شر حکومت بنی عباس خلاص نمایند و ابوحامد محکم به بیضه این حکومت بی‌نگ و نام چسبیده بود» (۲۶۸). مدارس نظامیه به این منظور ساخته شده بود که از لحاظ نظری حکومت عباسیان و ترکان سلجوقی را استوار بدارد و بنای آن بر تقلید عوامانه بود.

این همه بدین معناست که محصل فلسفه توجه داشته باشد چه میخواند و محققانه پیش برود نه اینکه طلبه و دانشجو را از فلسفه بترسانند و آن را ضد دین قلمداد نمایند آنچنانکه پنجاه شصت سال پیش از این رایج بوده است (۱۳۷ و ۴۸).

البته امروز با توجه به جهانگیری اندیشه ماتریالیستی، در حوزه‌ها عرفان و فلسفه قدیم نیز مورد توجه است که به عنوان پادزهر عمل کند همین مثنوی را که نجس می‌پنداشتند حالا در چندین مجله شرح بر آن می‌نویسند و از ملاصدرا و حاجی سبزواری تجلیل می‌شود و اینهمه از برکت امام(ره) می‌باشد که عرفان و فلسفه اسلامی و شعر عرفانی را رسمیت بخشیدند.

اما مطالبی هم که اهل تفکیک می‌گویند خود ریشه در روایات دارد برای نمونه اینکه ملائکه را «اجسام لطیفه نوریه» دانسته‌اند مضمون بعضی احادیث است همچنین تصریح بر جسمانیت در معاد آنطور که در بادی نظر متبادر می‌شود اقرب به احتیاط می‌باشد هرچند به قول مرحوم نایینی (۸۳) اگر کسی وجه خاصی را نتوانست تعقل کند نمی‌توان حکم به کفر او کرد باید اجمالاً معتقد به مابین‌المعرفتین باشد.

بین اهل تفکیک مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی در دو کتاب از ایشان که در این باب دیده‌ام (میزان‌المطالب و عارف و صوفی چه می‌گوید؟) مؤدبانه تر و منصفانه تر حرف می‌زند و به نقل قول صحیح و اشاره به نقاط ضعف کلام طرف مقابل اکتفا می‌نماید. البته طرف بحث استاد اُشتیانی در این کتاب، انوارالهدی مرحوم میرزا مهدی اصفهانی (استاد میرزا جواد آقا تهرانی و شیخ محمود حلبی) می‌باشد (۴۱). استاد اُشتیانی در حواشی فصوص‌الحکم (چاپ انتشارات علمی و فرهنگی ص

۲۶۵) نیز به این گروه در مشهد اشاره کرده‌اند. تجدید مطلع مباحثات علمی بسیار مفید است تا زاینده‌گی و بالندگی افکار ادامه یابد و چنان نشود که به تعبیر مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری «حوزه شیعه از مایه مصرف می‌کند» (۶۵). اگر محیط تحقیق و کاوش علمی پدید آید استعدادها بارور می‌شود ولی محیط نامناسب، بهترین استعدادها را محو و نابود می‌کند و چه بسا انسانها را به عقب برمی‌گرداند... که هرگز به آینده نظر نکنند و به سیر قهقرایی و نظام ذبول = پوسیدگی و پژمردگی) دچار شوند...

... تنگ نظری و انحصارگری در قرون متمادی چنان عرصه را بر مردم آزاده تنگ نمود و آنان را به جهل و خرافات سوق داد و آنچنان بگیری‌گیری راه انداخت و بازار تهمت و تکفیر و کورشو و دورشو رواج داشت که قلم از بیان آن عجز دارد (۵-۳۶۴) این همان فضائی است که پیروان اشعری و نظامیه‌سازان به دنیای اسلام تحمیل کردند که شعر ضد فلسفی گفتن به خاقانی هم رسید، و حتی خیام از اینکه وی را فلسفی بنامند تبری جست: دشمن به غلط گفت که من فلسفی‌ام

ایزد دانا که آنچه او گفت نیم خشک‌اندیشی در بعضی دوره‌ها به حدی رسید که حتی مجلسی دوم را - که در این کتاب مورد انتقاد استاد اُشتیانی است - تنقید نمودند و مقبره ابونعیم اصفهانی را که از اجداد مجلسی است ویران کردند و او یا وجود مقام شیخ‌الاسلامی کاری نتوانست بکند! دفاع از حکمت‌اندیشی و عقلانیت و ایجاد فضایی که مفاوضه علمی با آرامش بتواند صورت گیرد، لازمه‌اش از جمله نشر وسیع انواع کتب فلسفی است. استاد اُشتیانی با متانت عالمانه و وقار حکیمانه بیش از چهل سال است به تألیف و تصحیح و تنقیح آثار فلسفی و عرفانی اشتغال دارند که مساعی‌شان مشکور است. طول عمر و دوام افاضات ایشان را آرزو مندیم

* استاد اُشتیانی در حواشی فصوص‌الحکم نوشته‌اند که غزالی فهمید عقاید حکما در مبدأ و معاد بهتر از متکلمین است (چاپ انتشارات علمی فرهنگی، ص ۵۸۱).

فرهنگ اساطیر باستانی خاورمیانه

■ *A Dictionary of Ancient Near Eastern Mythology*

Gwendolyn Leick

University of Glamorgan, UK, 1998.

فرهنگ اساطیر باستانی خاورمیانه منابع اسطوره‌ها را از بین‌النهرین، فلسطینی سریانی و آنا تولی از حدود ۲۸۰۰ تا ۳۰۰ پیش از میلاد در بر می‌گیرد و شامل مباحث زیر است:

- مدخل‌هایی درباره خدایان و الهه‌ها، با به‌دست‌دادن شواهدی درباره پرستش آنها در معابد، توصیف شخصیت آنها با استناد به متون و توضیح نقش آنها در پیکره روایت‌های اساطیری.
- مدخل‌های اجمالی درباره اسطوره‌ها، با به‌دست‌دادن خاستگاه‌های متون اصلی و تاریخچه انتقال و جابه‌جایی آنها در طول اعصار.
- مدخل‌هایی در تشریح استفاده از اصطلاح‌شناسی تخصصی، برای مطالبی از مقوله متون سومری یا انواع پیکره‌های اساطیری.
- نقشه زمان نما برای سهولت ارجاع.
- یکی از خوبی‌ها و امتیازهای این اثر مورد استفاده بودن آن برای سطح‌های مختلف از دانشجویان کالج، دانشگاه تا دانشجویان الهیات و خوانندگان عادی و کنجکا و است و کوششی برای خلاصه کردن اسطوره‌ها طبق متون اصلی آنهاست.

دایرة المعارف ادبیات عرب

■ *Encyclopedia of Arabic Literature*

Edited by Jullie Scott Meisami and Paul Starkey

این اثر که به قلم یک زن عرب‌نژاد انگلیسی (جولی اسکات میسمی) و یک نویسنده غربی تدوین شده، ادبیات عرب را از روزگاران پیش از اسلام [معلقات] تا عصر حاضر معرفی می‌کند و کتاب مرجع فشرده‌ای است که مهم‌ترین نویسندگان عرب، آثار، ژانرها، کلیدواژه‌ها، دریافت‌ها و زمینه‌های کار آنها را در سنت ادبی عرب در اختیار خواننده می‌نهد.

این کتاب منبعی معتبر و موثق برای ادیبان، دانشجویان و کتابداران و علاقه‌مندان به مطالعات عربی و خاورمیانه‌ای و ادبیات تطبیقی است.